



## نقض بی طرفی در کتاب مکتب در فرآیند تکامل

پدیدآورده (ها) : چهل تنی، مهدی  
کتابداری، آرشیو و نسخه پژوهی :: کتاب ماه دین :: مرداد ۱۳۸۸ - شماره ۱۴۲  
از ۹۰ تا ۹۷  
آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/580602>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان  
تاریخ دانلود : 24/02/1397

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تالیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور



تا وقتی فرضیه دیگر را بخواند. حکایت سازندگان فلسفه تاریخ درست حکایت مولف محترم ما است. ایشان ظاهراً قبلاً فرضیه‌ای داشته‌اند که: مفهومه متون حدیثی شیعه را به شدت الوده کرده‌اند و کتاب‌ها را تغییر داده‌اند و عقاید را به نفع خود برگردانده‌اند. و سپس در تاریخ تفحص کرده و آنچه به نفع این فرضیه و الزامات و حواشی آن بوده است، جمع‌آوری کرده و از مایقی عموماً چشم پوشیده‌اند.

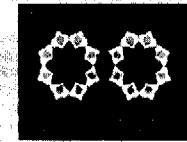
شنیدم جماعت‌های خاصی در داخل و جماعت دیگری در خارج دسته دسته از این کتاب می‌خرند و به دیگران هدیه می‌دهند. بعضی از این‌ها کسانی هستند که گفته‌اند مقصود از «صالین» در سوره مبارکه حمد همان شیعیان هستند. حقیقت این است که کتاب چندان هم در جهت عقاید آنان نیست. مؤلف نص خلافت امیرالمؤمنین را می‌پذیرد (پاورقی صفحه ۳۲) و در صفحه ۱۷۹ و صفحات دیگری ائمه را «معصوم» می‌داند و در مورد امام عصر در صفحه ۱۵۱ می‌فرمایند: حتاً مولودی در اسلام مبارک‌تر از این مولود با به جهان ننهاه بود. و در صفحه ۱۹۹ می‌فرمایند: فهرست اسامی مبارک ائمه اطهار جزو حقایق آشکار شده برای همگان

فیلسوفان تاریخ که در موضوع علل پیدایش تمدن‌ها فلسفه می‌سازند عادت کرده‌اند از ابتدا فرضیه‌ای ساخته و سپس برای اثبات همان فرضیه در میان حوادث متعدد و متنوع تاریخی به جستجو می‌بردازند. شواهدی که به نفع آن فرضیه است جمع‌آوری کرده و بر جسته نموده و از بقیه حوادث می‌گذرند. مثلاً یکی مفروض گرفته است که تمدن‌ها و تاریخ را وجود رودخانه‌های بزرگ می‌سازند. نیل و تمدن مصر باستان، کارون و تمدن ایران باستان، دجله و فرات و تمدن کلده و آشور و بابل و الی آخر، دیگری مفروض گرفته است که تمدن! را نواین بزرگ ساخته‌اند. گاندی، ناپلئون، کوروش، اسکندر و الی آخر و آن یکی گفته است تمدن‌ها را اراده الهی می‌سازد. اگر آن باران نیامده بود توپ‌های ناپلئون در گل فروغی رفت و شکست نمی‌خورد و سرنوشت اروپا عوض نمی‌گردید. مارکس عامل اقتصادی را در ساختن تمدن‌ها و حرکت تاریخ دخیل می‌داند و همین طور تا نسی چهل فلسفه تاریخ ساخته‌اند که در آن جمع‌آوری حادثی است از تاریخ که به نفع آن فرضیه است و فراموش کردن آنچه فرضیه آنان را نقض می‌کند. الحق هم هر کس فقط یکی از فرضیه‌ها را بخواند حاصل با خود می‌گوید: نه بابا طرف چندان هم بی‌راه نگفته است.

نیو. بلکه به هر دلیل جزو اسراری بود که فقط برخی از محramان درگاه امامت و رازداران پیشگاه ولایت [پیشاپیش] بر آن آگاه بودند. و در صفحه ۷۱ فرموده‌اند: اطاعت و پیرروی از آنان [ائمه‌اطهار] فرض عین و واجب حقیقی بر مسلمانان است. و در صفحه ۲۴ فرموده‌اند خود را کمترین بنده درگاه و خاک راه و خدمتگزاری ناجیز در آستان رفیع آن مولای بزرگوار [امیرالمؤمنین] می‌دانم و در پاورقی دوم صفحه ۱۰۶ تلویحاً پذیرفته‌اند که: بیمُه رُزق الوری (به برکت آنان دیگران روزی داده می‌شوند). و بالآخره در صفحه ۲۲۴ حدیث شریف «قلین» را از جانب پیغمبر اکرم قطعی الصدور و مسلم می‌دانند. با آنچه عرض کردم، اگر مؤلف محترم به آنچه مرقوم فرموده‌اند متعهد باشند که ان شالله همین طور است، ایشان شیعه اثنی عشری هستند با سلیقه‌های خاص خودشان و گزینش‌های تاریخی برای نظریه‌اشان و اما:

مؤلف محترم با تعریفی که از مفوضه در ذهن داشته‌اند کثیری از روایان شیعه را به ناحق جزو این گروه برشمرده و آنان را غالی و دروغ‌گو و جاعل حدیث به حساب آورده‌اند؛ بدون این که در سراسر کتاب معنای درستی از غالی و تقویض تعریف بفرمایند. تقویض معنای تافهوم و ناشناخته‌ای ندارد که بتوان هرکس را بنابر سلیقه بدان منتبس کرد؛ حتی جعل و تدلیس در کتب اساسی امامیه را به آنان نسبت داد. در پاورقی چهارم از صفحه ۷۱ از قول زراره بن اعین - شاگرد سییار بر جسته امام صادق - در حضور امام صادق نقل شده که مفوضه چنین می‌گویند: ان الله خلق مهمنا و علياً ثم فوْض الامر عليهما فخلقاً و رزقاً و احیاها و اماتا فقال عليه السلام كذب عدو الله (خداوند محمد) (ص) و على (ع) را خلق کرد و سپس کار را به آنها واکنار کرد. آن دو خلق می‌کنند و روزی می‌دهند و زنده می‌کنند و می‌میرانند. امام فرمود: دروغ می‌گوید دشمن خدا. توضیح زراره تعریف درست معنای تقویض و عقاید مفوضه است. و البته هرکس چنین اعتقادی داشته باشد بر خدای تعالیٰ مشرک است و نه همه کسانی که مؤلف محترم به آنها نسبت تقویض داده است. در صفحه ۹۱ از کتاب نیز مؤلف همین معنا را ظاهرآ پذیرفت، اما ظاهراً چیزهای دیگری می‌فرمایند که قبل از همه خلاف آیات بینات قرآن کریم است.

در صفحه ۷۱ در توصیف عقاید مفوضه آمده است: آنان [ائمه] نه تنها زبان همه انسان‌ها را می‌فهمند، بلکه زبان پرندگان و حیوانات را می‌فهمند. و در صفحه ۸۹ آورده‌اند: یک گروه [شیعیان] از نظریات مفوضه در مورد فوق بشری بودن ائمه جانبداری می‌کرد و می‌گفت آنان به همه زبان‌ها که مردم دنیا بدان سخن می‌گویند و یا زبان پرندگان و حیوانات آشنا هستند. و به نقل از این قید آمده است: برخلاف آنچه غالیان می‌گفته‌اند ائمه‌اطهار تنها دانشمندانی بر جسته و پرهیزگار و عالم به شریعت بوده بر غیب آگاه نبودند - که این از مختصات پروردگار است - هرکس معتقد باشد کسی جز او بر غیبت آگاهی دارد، مشرک است (صفحه ۲۲۷) و آورده‌اند: ائمه هرگونه جنبه فوق بشری به خود را رد می‌کرند (صفحه ۸۸). اینها را فرموده به همین سیاق هر کس چنین اعتقادی داشته مشرک نامیده‌اند.



پرسش این است که آیا اگر کسی معتقد باشد انسانی - نه فوق بشر - زبان پرندگان را می‌داند، غالی یا تقویضی

است؟ هر کس چنین چیزی را بیندیرد، قرآن کریم را انکار کرده است. در آیه شریقه ۱۸ از سوره مبارکه نمل آمده است

که حضرت سلیمان سخنان مورچه را شنید و تبسیم کرد و در آیه ۲۳ همان سوره آمده است که هدده آحوال ملکه سبا را

برای سلیمان بیان کرد. گمان نمی‌کنم مورچه و هدده به زبان عربی یا عبری سخن گفته باشند، اما حضرت سلیمان به اذن خدا سخن آنها را شنید و فهمید و با هدده سخن گفت:

آگاه بودن به علم غیب با اذن پروردگار چه ربطی به اعتقاد

غالیان دارد؟ مگر حضرت خضر - در داستان موسی و خضر - از آینده خبر نداشت و به موسی عليه السلام حکمت کارهای

خود را نکفت؟ آیات ۴ و ۸۲ سوره مبارکه که کهف در قرآن می‌باشد و مگر در آیه ۵۰ از سوره مبارکه آل عمران

از زبان عیسیٰ عليه السلام نیامده است: مردگان را به اذن خدا

زنده می‌کنم و به شما خبر می‌دهم که در خانه‌ایتان چه می‌خورید و چه ذخیره می‌کنید. مگر در قرآن کریم نیامده است که با ادعا به فرمان خداوند جایه‌جا می‌شوند؟ و مگر در

قرآن کریم نیامده است که به اذن خدا حضرت سلیمان چنین قدرتی داشت؟ آری غیب از آن خداست و بدون اذن پروردگار

کسی از آن آگاه نیست. اما اگر خدا خواست، چطور؟ در آیات ۲۶ و ۲۷ از سوره چن آمده است که خداوند بر غیب آگاه است

و ظاهر نمی‌کند آن را بر احدي مگر آن کس از رسولان خود که برگزیده است.

مؤلف محترم بسیار زیاد از مفهوم «فوق بشر» استفاده می‌کند و هرگز از این مفهوم تعریف ارائه نمی‌فرمایند. در آیه

۴۰ از سوره نمل آمده است که مصاحب سلیمان (اصل بن برخیا) به حضرت سلیمان گفت: قبل از آن که چشم بر هم زنی

من تخت اعرش عظیم، ملکه سبا را در اینجا حاضر می‌کنم و همین کار را کرد و سلیمان نیز بر این نعمت خدا شکر گفت.

نه حضرت خضر، عیسیٰ و سلیمان که یکی زبان پرندگان را

می‌دانست و دیگری از غیب آگاه بود و دیگری مرده زنده می‌کرد و کور مادرزاد شقا می‌داد و اصف بن برخیا - پیغمبر

هم نبوده است - فوق بشر بوده‌اند و نه اعتقاد به آیات کریمه

قرآن موجب غلو و تقویض می‌شود. مگر سیعیان جیوی بیش

از معانی همین آیات براحتی تهمه خود فائتند؟ یا معتقدند آنها بدون اذن خدا قادر به کاری هستند؟ مؤلف محترم با درهم

آمیختن عقاید فادرست غالیان و تقویضان با عقاید درست شیعیان، بی‌رحمانه بسیاری از روایات را که به ذکر فضائل الله

اصرار داشتند با یک چوب رانده و توطئه‌ای عظیم و تاریخی در ذهن خود ترسیم فرموده و تهمت تقویض و جعل حدیث

و تحریف و تدلیس و تغییر کتاب‌های روایی شیعه را به آنها روای داشته است. و صدھا و بلکه هزاران روای را با این فرضیه

دروع گو معرفی کرده و تهمت کفر و شرک به آنها زده است. آن هم مؤلف محترمی که خود از تهمت تکفیر و تفسیق

نالیده‌اند. این تناقض گویی نیست؟

شکفتا که ایشان در فصلی شیعیان شهر قم را خط میانه و مخالف غلو و تقویض نام داده و از پیشوای آنان شیخ صدوق

به نام: بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین فارغ‌التحصیل و نماینده مدرسه قم یاد کرده‌اند (صفحه ۹۵) اما تامل نفرموده‌اند که روای بسیاری از همین روایات مورد انتشار مؤلف همین شیخ

صدوق پیشوای خط میانه است که برجسته‌ترین نماینده شهر قم بود، حتماً مؤلف محترم می‌دانسته‌اند که زیارت جامعه را

شیخ صدوق در کتاب خود از موسی بن عبد الله تخری از امام علی النقی عليه السلام نقل کرده است که ناقل به قول تویستنده

پیشوای مخالفان تقویض بود. مؤلف محترم در صفحه ۹۶ برای سؤال مقدار مزبور نیز راهی جستجو فرموده‌اند و گفته‌اند

که مفوضه در کتاب‌های متون دست برده‌اند.

بسیار خوب. چنین فرضیات یا توهمناتی وقتی قابل اعتنا است که نمونه‌های اصلی. آن کتاب‌ها موجود باشد تا بتوانیم

مدعی شویم که این اصلی و آن محرف است. و لاتحکم است و تحکم تحقیق نیست. حتاً مؤلف محترم چنان قدرتی و

تفویزی - از قبیل تغییر و تحریف همه متون و دست بردن در

صدھا کتاب اصلی روانی شیعه که در عالم اسلامی و بصره و کوفه و مدینه و قم و نیشابور و مکه و مدینه در خانه‌ها برآورده

شود و جعل هزاران حدیث و انداختن آن بر زبان روایان و داخل شدن تقویضان در سلک اصحاب ائمه اطهار و خانه‌های

آنها والی آخر ... به گروه مفوضه مرحمت فرموده‌اند که چندین مقدار بیش از قدرتی است که شیعیان برای ائمه خود

فائلند. این قدرت مافوق بشری نیست و ما مشغول تناقض

گویی نیستیم؟ توضیح خواهیم داد که در باب تحقیقات مؤلف



### با ابوحامد غزالی سخن گفت

۵. ابن عساکر در تاریخ (۱: ۲۸۳ و  
۲۷۴) جزوی در صفحه الصوہ<sup>۴</sup> این

آورده‌اند که خدا رعایتی برای احمد بن حبیل فرستاد  
ع در الوضی الراضا لز قول حسن بصری آمده است  
که چگونه فقیری با اشاره زمین اطراف خود را به طلا تبدل  
کرد.

۷. در تاریخ ابن کثیر<sup>۹</sup>: ۲۱۰ از نامه خدا به عمر بن عبدالعزیز و بشارت ازدای او از آتش سخن رفته است  
۸. حافظ جزری در طبقات القراء<sup>۲</sup>: ۲۷۱ حکایت می‌کند  
که در یک روز آفتابی ابر بر جنازه ابن الحزم از مسجد تا گورستان سایه افکند

۹. ابن عماد حنبل در شذرات الذهب<sup>۴</sup>: ۱۸۰ نقل می‌کند:  
این مسافر اموی با یک ضربت دست در یک لحظه تمام قرآن را به سینه دیگری ریخت، او برای همیشه آموخت و حفظ کرد.

۱۰. در شذرات الذهب<sup>۸</sup>: ۶۳ داستانی آمده است که:  
باعلوی مردای را زنده کرد

۱۱. در تاریخ خطیب<sup>۵</sup>: ۲۵۳ و صواعق ابن حجر<sup>۴</sup> از ابوهریره روایت شده که ابوبکر و عمر بهترین اهل آسمان‌ها و زمین هستند.

۱۲. سبکی در طبقات<sup>۵</sup>: ۵۱ - یافی در مراتب الجنان<sup>۴</sup>: ۱۷۸ - این عmad در شذرات<sup>۵</sup>: ۳۶۶ نقل فرموده‌اند که چگونه خورشید به امر اسماعیل حضرتی جایه‌جاشد و بالآخره:

۱۳. این جزوی در مناقب احمد<sup>۴</sup>: ۴۵۴ می‌فرمایند: خدا هر سال قبر احمد بن حنبل را زیارت می‌کند. در تاریخ بعدها مناقب احمد تاریخ ابن عساکر. تاریخ ابن خلکان طبقات شعرانی. مراتب الجنان. نهایه‌این کثیر طبقات سبکی. حیله الاولیاء ابن نعیم و ... شما از این گونه داستان‌ها و کرامات فوق تصور فراوانی می‌بینید؛ از قبیل سخن گفتن عمر با ملائکه و حیای خداوند از ابوبکر و به حرف آمدن سرمهده و ملاقات شبانه - هر شب - مالک با رسول خدا و چهار ماه غذا نخوردن و آب نتوشیدن و پول دادن ملائکه به ابوالمالی بگدادی. ملاحظه می‌فرمایید که در معرفت‌ترین متون تاریخی و روایی اهل سنت از این سخنان کم نیست. (مراجه فرمایید به مجلدات ۳، ۸، ۷ و ۱۱ (الغیر))

محترم جای پرسش، اعتراض و شکایت بسیار است و ایشان بی‌مبالغه‌هایی کردند. اما خوب بود می‌فرمودند که بعد از این تحقیقات - شما که خود را خاک راه امیرالمؤمنین می‌دانید چه برای شیعه باقی خواهد ماند؟ مولفانی نادان، ساده‌لوح و فربی خورده و راویانی توطئه‌گر، دروغگو و ملحد!!! این کار کمی نیست.

گمان بنده این است که مؤلف محترم ظاهراً دلیلی هم برای کار خود داشته‌اند تا در حد ممکن شیعه را سنبده و روشن‌فکری‌سند جلوه دهند، چنان که در صفحه ۱۰۶ مرقوم فرموده‌اند: «افراد غیر شیعه اعم از اهل سنت و اسلام‌شناسان خارجی که گاه نظریاتی چنان متضاد در آثار شیعه می‌بینند دچار سرگشته‌گی شده و گاه نظریات متعبد تر نویسنده‌گان شیعه را در مسئله امامت و نظایر آن حمل بر مجامله و مداهنه، تقدیم یا کوشش برای عرضه چهره قابل قبول و مسالمت‌جوفری از تشیع و یا حمل بر دروغگویی و فربیکاری آن نویسنگان می‌کنند». مؤلف محترم نیز در صفحه ۱۱ از قول به تحریف قرآن و سب صحابه و طبیعت فوق شری امامان و طیعت و بدأ و امثال آن شکوه می‌کنند و مایلند: تشیع به مثاله نهضت عقل‌گرا و فهم مترقبی و روزآمد از سنت اسلامی جایگزین آن شود.

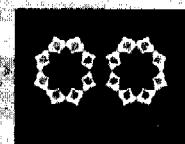
این سخنان اگر از امثال بنده بود، شاید قابل اغماض بوده اما حتماً مؤلف محترم با ارجاعاتی که در پاورقی‌ها داده‌اند، به خوبی می‌دانند در مهم‌ترین تواریخ و مستندهای برادران اهل سنت سخنانی هست که آنچه شیعه درباره ائمه خود گفته‌اند، به گردپای آن هم نمی‌رسد:

۱. در مستدرک حاکم<sup>۳</sup>: ۸۶ - استیاب<sup>۵</sup>: ۵ - تاریخ الخمیس<sup>۲</sup>: ۲۶۸ - عمدۃ القرآن<sup>۵</sup>: ۵ - ۴۰۰ آمده است که اگر علم اهل زمین در کفه‌ای قرار گیرد و علم عمر در کفه دیگری، علم عمر برتر است.

۲. در عمدۃ التحقیق و نزہۃ المجالس<sup>۲</sup>: ۱۸۴ آمده است که چگونه خداوند به ملائکه دستور داد خورشید را به حرمت نام ابوبکر بخوانند تا از تمرد باز ایستاد.

۳. این عmad در شذرات الذهب<sup>۷</sup>: ۲۸۲ از کرامات ابوالقاسم محمد بن ابراهیم حکایت می‌کند که از حوایج زائرین قبر خود خیر داشت.

۴. در مفتاح السعادۃ<sup>۲</sup>: ۱۹۶ بار آمده است که چگونه خدا



اختلاف در جای دیگری است  
نه در اینجا. و کسی از برادران اهل  
سنن نیز تاکنون فتو نداده است که  
صاحبان این تواریخ، غالی و مشرک هستند. من نمی خواهم  
بگوییم چون آنها چنین گفته‌اند ما هم بگوییم. عرض پنده  
این است که پسیاری از آنچه شما غلو و تفویض شمرده‌اید  
و به این حربه هزاران راوی و صدھا کتاب متون شیعی را  
باعتبار فرموده‌اید، به شهادت قرآن کریم و به قول شما  
«تفاهم جاری» میان مسلمان، نه غلو است و نه تفویض، و  
ای کاش شما در صفحات متعدد کتاباتین یک جا تعریفی از غلو  
و تفویض ارائه می‌فرمودید که هم با معنای لغوی و هم تفاهم  
جاری مسلمانان مطابقت می‌کرد.

در سوره تحریف قرآن نیز همه می‌دانند که چنین نظری  
از چند نفر در میان هزاران عالم شیعی غیرطبیعی و نامعمول  
نیست، اگرچه نظریه نادرستی است. اما انصاف این است  
بیشترین و قوی‌ترین دلائل در رد نظریه تحریف قرآن از آن  
عالمان شیعه است. مؤلف محترم روایت عایشه ام المؤمنین را  
در بلعیدن مرغ آیه‌ای از قرآن کریم را - آیه رجم - در صحیح  
بخاری، صحیح ترین صحاح اهل سنت که گروه کثیری از  
برادران اهل سنت بر صحت جمیع آن تأکید کرده‌اند، ملاحظه  
فرموده‌اند و همچنین می‌دانند که اول بانی سبّ و لعن  
صحابه، معاویه و حزب اموی بود که مدت شصت سال بر  
منابر جمیع مساجد مسلمانان و نمازهای جمعه اول مسلمان،  
نفس‌نی، باب علم یغمبر، وصی رسول خدا امام المتقین علی  
بن ابیطالب را لعن می‌کردند.

در این فرصت جد نکته در باب این کتاب می‌آورم و  
نقد شایسته این کتاب را به فضلای صاحب صلاحیت و اگذار  
کنم:

اول این که، فضای عمومی کتاب، فضای منصفانه‌ای  
نیست، در مطالعه کتاب چنین بنظر خواننده می‌رسد که در  
هر دوره‌ای پس از هر اسام در مقابل هر تغییری، شیعیان  
علماء و متکلمان آنان در یک حالت انفعالی چیزی ساخته و به  
مردم تحويل داده‌اند؛ به عنوان مثال نگاه کنید به صفحه ۱۳۰  
«برای مشکلات نظری که ذکر شد نیز به رودی پاسخ‌های  
مناسب یافته شد و به این ترتیب پس از یک دوره کوتاه

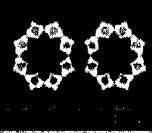
بی‌ضمیمی که در جامعه شیعیه گذشت، امامت حضرت جواد  
پذیرفته شد». این یک تمعنه است و اما سیر عمومی کتاب  
این نظر را کاملاً تایید می‌کند.

شاید این یکی از دلایلی است که بعضی این کتاب را  
خریده و به مقصد خاصی هدیه می‌دهند، بله چند نفری هم  
شاید برای مدنی کوتاه در امامت حضرت جواد تردید کردد  
این خبر بر جسته شده و از کسانی که یقین داشتند و تردید  
نکردند و سیار بیشتر از این گروه اندک بودن خبری نیست.

دو: وقتی درباره عقاید یک گروه خاص در این کتاب  
از شیعیان تحقیق می‌شود؛ صحیح و منصفانه نیست تا از  
دشمنان شناخته شده و بی‌تفوا و تهمت‌زنی نظری این حزم در  
صفحات ۲۰۶ - ۲۰۹ - ۱۵۳ - ۱۵۶ - ۱۶۶ - ۱۲۱ - ۱۲۲ و در  
صفحات بسیار دیگری شاهدهای نامناسب و منفی اورده شود.  
همچنان که از این جزوی، جاخط و گلزاری شواهدی اورده‌اند  
که نقل بعضی از آن‌ها مهم و مؤثر بوده است. مؤلف محترم  
حتیاً تهمت‌های ناروای این حزم را در جلد سوم فصل بر شیعه  
اما می‌دیده‌اند. این نویسنده اموی دولت و اموی مشرب در ۱۰:  
۴۸۲ المحلى فتوا داده‌اند: اختلافی نیست میان یکی از اهل  
اسلام که عبدالرحمن ملجم، علی را نکشت مگر به اجتهاد  
خود و در این راه بر صواب رفته است. این جزوی - نویسنده  
مناقب عمر - نیز دست کمی از او ندارد و آنچه در تلیس  
ابليس در حق راضیان گفته کافی است، در شناختن میزان  
انصاف و راستی او احوال بقیه نیز پنهان نیست.

سوم: در پاورقی صفحه ۵۸ مرموق فرموده‌اند: «مشرکان  
عرب نیز در این نکته که خداوند افریدگار جهان و روزی دهنده  
جهانیان و دانائی آشکار و نهان است تأملی نداشتند و گفته  
آنان آن بود که بت‌ها واله‌ها هر یک مظہر و مجلای اتم  
یکی از خصائص و اوصاف و افعال الهی زیبایی و مهر و خشم  
و خلق رزق و مانند آن و نمودهای خارجی آن اوصاف مانند  
عشق و جنگ و باران و غیره بودند و به این دلیل واسطه انجام  
آن امور، و با تفویض الهی و به نحو ترتیب طولی منشاً و قوع  
آن چیزها در جهان هستند».

این از آن حرفا است. تمنی دانم باید به مقاله موتوگمری  
وات بیشتر اهمیت داد یا به اصنام کلبی یا به آیات بینات قرآن  
کریم، اعتقادات بیت‌پرستان تفویض الهی به نحو ترتیب طولی  
نیو؛ بلکه در برابر خداوند و کاملاً عرضی بود (مراجعةه فرماید



و انقل کرده‌اند و آن را به شیعه نسبت  
نداده‌اند از شرح واقعه نیز بیچر و جه  
چنین جیزی استشمام نمی‌شود آن را

از اعیان الشیعه تقلیل می‌کنم: در صفحه ۲۰۵ از ج ۴۵ اعلیان  
الشیعه ذیل شرح احوال محمد بن ابراهیم بن سید محمد تقی  
بن سید حسین لکنیه‌یی، مؤلف اعیان الشیعه پس از شرح  
حال این سید و خدمات او به دین حجتیف اسلام حکایت می‌کند  
که بعد از انقرض دولت جغری «شیعه» در شهرهای لکنیه و  
اشغال دولت بریتانیا بعضی از علماء حاکم انگلیس را شنوند  
کرده‌اند تا شهادت بروایت امیر المؤمنین را در آن نتوانند  
سید از آن ابا داشت و به شدت مقاومت می‌کرد. تما فصایح  
فرمانید از این شرح حال چنان مقصودی که مؤلف محترم  
منظور داشته‌اند و ارجاع داده‌اند برآورده می‌شود؟ این کجا و  
آنچه نوشته‌اند کجا؟

۲. در صفحه ۱۱۶ پاورقی، مؤلف مدعی شده‌اند که ایان بن عثمان از اصحاب دانشمند و نزدیک امام صادق، امامت امام  
کاظم را تبیین کرده است.

برخلاف ادعای ایشان ایان بن عثمان از امام کاظم روایت  
کرده است - اگرچه مؤلف محترم در برگسته کردن خبر خود و  
نتیجه گیری‌های بزرگ از آن سطرهای زیادی نوشته‌اند - در ج  
۲ صفحه ۱۰۰ از اعیان الشیعه ذیل احوال ایان بن عثمان آمده  
است: «روی عن ابی عبدالله و ابی الحسن موسی علیهم السلام».  
چنانچه در دلخواه المعرف تشییع ذیل نام ایان بن عثمان آمده  
است: او از اصحاب و روایان اخبار امام صادق (ع) و امام  
کاظم بود.

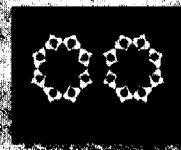
۳. در صفحه ۱۰۵ مؤلف در احوال شیخ رجب بررسی  
نوشته‌اند: وی چه در زمان حیات خود و چه پس از مرگ  
متهم به غلو بود.

از جمله منابعی که ارجاع داده‌اند: العذیر ۳۶۸/۷ - اعلیان  
الشیعه ۴۴۶ و العذیر ۷/۳۴ است. طبعاً هر حکایتی از تصویر  
می‌کند که در اعیان الشیعه و العذیر مطالبی است که غلو شیخ  
رجب بررسی را تأیید می‌کند. «العذیر ۳۶۸: ۲ و اعیان الشیعه  
۴۴۶: هیچ مطلبی از شیخ رجب بررسی نیست و ارجاعات  
صحیح نمی‌باشد. در ۷/۳۴ العذیر علامه امینی بشدت از او  
دقاع کرده و پیش از این صفحه در احوال و اثار او قلم زده و  
این اتهام را رد می‌کند. اما در اعیان الشیعه ۳: ۵۵ از احوال  
شیخ رجب بررسی همین عبارت آمده است که: الیزی خو

به آیات شریقه بقره ۲۵۵ - آنیاء ۲۸ - انعام ۷۰ - مریم ۸۷ -  
طه ۱۰۹ - سبا ۲۳ - زخرف ۶۸ - نجم ۲۶ که حکایت حال  
مشرکان و عقاید آنان است). مشرکان گمان می‌کردد شفاعت  
به دست بتان است و اذن خدا لازم نیست. مؤلف محترم و  
همگان می‌دانند که این اعتقاد ترتیب طولی نیست. در آیه ۲  
از سوره مبارکه یونس آمده است: ما من شفیع الا من بعد  
اذنه (شفیعی نیست مگر بعد از اجازه پروردگار). در آیه الکرسی  
آمده است: من ذالذی یشفع عنده الا باذنه (برای کسی شفاعت  
نیست مگر بعد از اجازه خدا). معلوم است مخاطب این سخنان  
چه کسانی هستند و چه اعتقادی دارند. نمی‌دانم چطور یکی از  
این مشرکان بعد از ابلاغ این آیات به رسول خدا اعتراض نکرد  
که: ما هم می‌گوئیم به اذن خدا. و اگر مشرکان اذن خدا را  
قبول داشتند، این چه پاسخی است که قرآن به آنها می‌دهد؟  
در آیات ۹۶ - ۹۸ از سوره مبارکه شعرها از زبان مشرکان در  
روز جزا آمده است: تالله ان کنا لفی ضلال مین اذ نسویکم  
رب العالمین (سوگند به خدا در گمراهی اشکار بودیم هنگامی  
که بت‌ها را پروردگار عالمیان برابر می‌گرفتیم). این سخن  
کسانی است که بت‌ها را فقط مجالی ذات حق می‌دانستند  
یا معتقد بودند و بت‌ها را رب العالمین برابر می‌دانستند؟ آنان  
که می‌گفتند: ما یهلهکنا الا الدهر - ۳۴ جایه (کسی غیر از  
روزگار ما را هلاک نمی‌کند). به یکتایی خدا لیمان داشتند؟  
یا در توحید ربوبی و افعالی و خالقیت و رزاقیت پروردگار نیز  
شرک می‌ورزیدند.

چهارم: متأسفانه بعضی از ارجاعات مؤلف محترم در  
پاورقی‌ها قابل اطمینان نیست و بسیاری از آن ارجاعات ایدا  
به مقصود نویسنده وفا نمی‌کند. بهتر است خوانندگان محترم  
خود به این منابع مراجعه و در آنجا فاصله‌های عمیقی مشاهده  
می‌کنند. مثلاً چند نمونه عرض می‌کنم: در پاورقی صفحه ۹۹  
آمده است: «در نصف دوم همان قرون [سیزدهم] علمای شیعه  
هند کوشیدند، شیعیان آن مناطق را تشویق کنند که از اضافه  
کردن این بند [شهادت به ولايت امیر المؤمنین] خودداری کنند  
ولي موفق نشدند - اعیان الشیعه ۲: ۲۰۵: ۷ ریحانة الادب:  
۴: ۲۹۹

مؤلف محترم برای تقویت فرضیه‌های خود در این کتاب  
لازم دیده‌اند تا صفت «شیعه» را به «علماء» از نزد خود اضافه  
کرده و به اعیان الشیعه و ریحانة الادب نسبت دهند. اعیان  
الشیعه و ریحانة الادب تقریباً با مضمون واحدی این واقعه



شیخ رجب الحافظ (حافظ قرآن)؛ که به همین وجه به مقصود مؤلف از ارجاع

چگونه ممکن است پیغمبر اکرم تمام آمد را به گروهی ارجاع دهد و آنان را فرین قرآن مانند که مرنکب گناه و محضیت من شوتد ... ای طاعت با اطاعت محضیت کار ممکن است همراه باشد؟ شما که اطاعت از امام را اطاعت «واجب و عینی و

مسلم می‌دانید» و در صفحات ۷۵ و ۱۲۵ و ۱۴۳ و صفحات ذکری آنان را مقصود و «امه اطهار» نامیده‌اید، به پیشنهاد هشام بن حکم عمل می‌کنید؟ بیش از یک قرن قبل از نولد هشام، امیر المؤمنین صریحاً بر عصمت آنمه تأکید می‌کند که نه تنها به وسیله روایانی مورد وثوق نقل شده است بلکه متن روایت همراه استدلالی عقلی و غیرقابل تردید است. (حصل صدوق، باب الثالثه، روایت ۱۵۸)، هر کس حتی در روایان این حدیث تردید کند از قبول استدلال امیر المؤمنین گریزی ندارد.

این کتاب البته یک نقل بی طرفانه تاریخی بیست. بلکه نقل کاملاً گزینشی است در جهت تثیت نظریه‌های قبلی مؤلف که به تحکم‌های بی‌دلیل زیادی نیز آمیخته است. برای نمونه مراجعه فرمائید به پاورقی صفحه ۸۳ - پاورقی ۴ صفحه ۹۲ - پاورقی ۱ صفحه ۵۲ - سطر ۸ به بعد صفحه ۲۱ و آنچه درباره سید حمیری و قصیده او در همه جا نوشته‌اند و آنجا که نقد بودن را به توثیق مالی منحصر کردند و الى آخر.

اشارتی در صفحه ۱۰۶ راجع به ولایت تکوینی نوشته‌اند و تلویحی آن را به صدرالدین شیرازی نسبت داده و از راه میانه خارج دانسته‌اند. حقیقت این است که مشکل بسیاری از این مردم در مسئله امامت به مشکل توحید بر می‌گردد. اینان به خوبی معانی توحیدی قرآن را هضم نکرده و از خدا و رسول نیز پیش می‌افتد. مگر ولایت تکوینی چیزی بیش از تصرف در طبیعت است، آن هم به اذن خدا که به اعتقاد شیعیان نمونه اعلای آن باز هم به اذن خدا متعلق به پیغمبر اکرم و آئمه اطهار است، این اعتقاد چه بسطی به شرک دارد؟ خداوند بخشی از این ولایت را حتی به کفار و ملحدان نیز ارزانی داشته است.

مرتضاضان و جوکیان گارهایی می‌کنند که از دیگران بر نمی‌آیده عقلاؤ شرعاً چه استبعاد است که خداوند به بندگان مکرم خود بخشی دیگر عطا کرده باشد. مشکل توحیدی مفترضان آن است که گمان می‌کنند در این عالم تحولاتی مربوط به خداوند است و تحولاتی مربوط به ادمیان و در اختیار آنان؛ و این از واضح‌ترین اشکال شرک است. بدون اذن خدا ممکن نیست کسی قدم از قدم بردارد. همچنان که بدون اذن خدا

۳ در صفحه ۱۳۷ مرقوم فرموده‌اند: خزانه‌دار امین و منصوص و مدوخ امام (بعض امام قبلاً او را مدح کرده و درسازه او توقيع صادر کردند) امپال خوانه را می‌زدید و باقی مانده آن را برای خشمگین ساختن آن بزرگوار به آتش می‌کشید.

خوانندگان محترم لطف فرموده و بار دیگر در کلمات امین، منصوص، و مدوخ امام، تأمل فرمایند. متأسفانه مؤلف محترم توجه نداشت‌هالد که نام «دهقان» مشترک میان چند نفر است و به قول صاحب اعیان الشیعه دلیل احوال «دهقان» می‌نویسد: آن که منصوص و مدوخ بود، ابراهیم بن دهقان است که مورد وثوق اهل حدیث و تا آخر عمر نیز از اصحاب امام بود.

[خصوصاً که در توقع بیز نام کوچک او نیامده است]

رجال کشی ۵۷۹

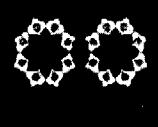
باحتیاطی‌های مؤلف کم و کوچک نیست، خصوصاً که از هر یک از آنها نتیجه‌های بزرگی در کتاب خود گرفته‌اند. مثلاً در صفحه ۱۸۵ شرحی در باب قیام در برابر حکومت‌های جور مرقوم فرموده و به این نتیجه رسیده‌اند که با قیام سیدالشهداء در مقابل حکومت جور، براساس مبانی مکتب مقدس تشیع می‌توان نتیجه گرفت که با وجود بیعت با این حاکمان، قیام علیه آنان حرام نبود، چنان که سیدالشهدا و زید بن علی قیام کرده‌اند.

همه می‌دانند که قیام سیدالشهدا در برابر بیزید بود که هرگز حضرت با او بیعت نکرده بود. از این واقعه چنان نتیجه‌ای بیرون نمی‌آید.

مطلوبی در صفحات ۱۱ و ۱۲۳ در باب بداء نوشته‌اند که من توان احتمال داد ایشان منظور ائمه را از کلمه بداء بخوبی در نیافرته‌اند. خوب است از مؤلف محترم پیرسیم، ناسخ و منسخ در قرآن به چه معنا است. اگر شما منکر بداء هستید؟ در صفحه ۳۹ مرقوم فرموده‌اند: نظریه عصمت آنمه که در

هیمن دوره به وسیله هشام بن حکم متکلم بزرگ شیعه در این عصر [عصر امام صادق] پیشنهاد گردید.

عصمت آنمه اطهار در روایات پیغمبر اکرم در روایت مورد قبول شما «نقليس صفحه ۲۲۴» کاملاً مشهود است و گرته



کتاب در چند جمله خلاصه شده است و تأکید می کنند:

۱. مؤلف محترم آنچه به نفع فرضیه خود در کواریج یافته اند جمع اوری کرده، بزرگ نموده تحلیل هایی در آن افزوده و سپس عرضه کرده اند و از سیاری چیزهای دستگردی در همان تواریخ است چشم بوشیده اند. اگر این کار روا واقعه هر کس دیگر نیز می تواند با فرضیه سا فرضیه های دیگری وارد تاریخ تشیع شود و برای آن فرضیه شاهد جمی کند و الباقي را به فراموشی سپارد.

۲. ارجاعات کتاب و پاورقی ها بعضی هستند:  
اکثربت - و بعضی نادرست و خصوصاً تأکید می کنم و افقی به مقصود نویسنده و جستجوی خواننده نیست که عموماً مؤلف از آنها نتایج سرنوشت سازی گرفته اند و بنده فقط چند عنوانه ذکر کرم

والسلام

ممکن نیست کسی نصرت در طبیعت کند یا شق القمر کند. و به لذن خدا انسان ها قدم از قدم بر می دارند و اگر خدا خواست به اذن او شق القمر می کنند. کسانی دوست را شرک می دانند و در آن تردید می کنند و آن را ناروا به غالیان و مفوذه نسبت می دهند که گمان می کنند قدم از قدم برداشتن را خدا بر انسان ها تقویض کرده و اذن خدا لازم نیست!

مؤلف محترم در صفحات ۸ و ۹ یه حق با اشاره به گروه منحرف و هایان یادآوری کرده اند که چگونه آنان در سراسر جهان با بهانه توحید اخلاق و میارزه با مظاهر شرک و بدعت زمینه را فراهم کرده اند تا پرچم نبرد علیه شیعه را همکان برافراشته و برای اعلان جنگی تمام غیر علیه تشیع فرصت را مقتنم شمرده و این کار را تا این لحظه با شدت و حیث ادامه دهنده و البته به مساجد و حسینه ها و مجالس عزا و عروسی وصف کارگران و صفت نانوایی و صفت اتوبوس و داخل اتوموبیل ها و کنار خیابانها و معابر عمومی و کنار جاده ها و داخل خانه ها و خوابگاه ها و مزار جنگر گوش های پیغمبر اکرم حمله کنند، آدم بکشند، کودکان را قطعه قطعه کنند، زنان را تکه تکه به هوا بفرستند و معلمان را در کلاس درس و در حضور شاگردان سر بربرند و چهره ای بس زشت و نقرت انگیز

- به نام دفاع از توحید - از اسلام عرضه کنند که هیچ انسانی قادر به قبول آن نیست. غریب و شگفت آور است که هیچ یک از روشن فکران دینی و غیر دینی ما تاکنون سخنی، نوشته ای، سمنواری و کفرانسی درباره این همه قساوت و خونریزی و ددمنشی نگفته و برای نکرده اند و حتی عموم آنان از اعتراض ساده نیز دریغ کرده اند از همین مؤلف محترم می توان سوال کرد، مگر چند نفر امروز در جهان تشیع هستند که معتقدند: خداوند جهان را خلق کرد و اداره آن را به پیغمبر و علی سپرد آنلو زنده می کنند و می میرانند و روزی می دهند و خودش فلا به استراحت پرداخته است، که شما برای هدایت آنان کتاب می نویسید؟ بر فرض هم که اندکی و بسیار اندکی چنین عقیده نادرستی داشته باشند، فعلًا خطر آنها برای بشیریت، تملن، تشیع، اسلام و توحید بیشتر است یا آن گروه آدمکش متعصب بی رحم خشونت خوی از خود راضی و در عین حال بسیار ثروتمند و قدرتمند و مؤثر در حوادث جهان؟ بنده نمی توانم این معما را حل کنم و دلیل این همه تازیدن به عقاید شیعیان را نمی دانم، این کچ سلیقگی یعنی چه؟ نظر کلی ام را در باب

## علوم سلامی